

نسخه

دوفصلنامه علمی ترویجی فلسفه اسلامی
سال هشتم / شماره اول / پیاپی ۱۴ / بهار - تابستان ۱۴۰۱

نقش «تضاد و جاذبه» در «شدن انسان»

(بررسی انتقادی دیالکتیک هگل و تبیین دیدگاه شهید بهشتی)^۱

محمد مهدی رفیعی^۲

چکیده

شهید آیت‌الله بهشتی، متفکر و فیلسوف معاصر، در انسان‌شناسی خود، انسان را موجودی متحرک و «شدنی» مستمر معرفی کرده است که می‌تواند در مسیر رشد قرار بگیرد و راه کمال را بییابد. در مورد منشأ حرکت و شدن در هستی‌شناسی، نظریات مختلفی وجود دارد که یکی از برجسته‌ترین آن‌ها را می‌توان نظریه دیالکتیک هگل دانست. در مقابل، اندیشمندان اسلامی این نظریه را رد کرده‌اند و شهید بهشتی نیز قانون تضاد، جاذبه و التیام را اختیار کرده است. براساس مفاد این نظریه، انسان در مواجهه با تضاد و گرایش به یکی از اطراف تضاد ساخته می‌شود و این ساخته شدن مستمر همان حرکت و «شدن» در نگاه بهشتی است. این قانون در انسان‌شناسی او نمودی آشکار دارد و از انسان‌شناسی در نظامات اجتماعی انسان، نظیر نظام سیاسی، حقوقی و تربیتی نشئت می‌گیرد. در این پژوهش، به روش توصیفی - تحلیلی ضمن تبیین و نقد نظریه دیالکتیک هگل، به دیدگاه شهید بهشتی در مورد عامل حرکت در متافیزیک پرداخته‌ایم و از آن در تبیین «شدن انسان» سود جست‌ایم و به ثمراتش در اندیشه‌های تربیتی و سیاسی شهید بهشتی اشاره کرده‌ایم.

کلیدواژه‌ها

هگل، شهید بهشتی، دیالکتیک، تضاد، جاذبه، التیام، شدن انسان، حرکت انسان.

۱. تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۸/۱۸؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۶/۸؛ کد: 20.1001.1.24764302.1401.8.1.3.6.dor

۲. عضو گروه پژوهشی علم‌النفس و فلسفه ذهن، مؤسسه نجات (mahdi.rafiee.1511@gmail.com)

۱. مقدمه

حرکت نفس انسان یکی از مباحث پرکاربرد در انسان‌شناسی است. حکمای صدرایی معتقدند انسان از پایین‌ترین مراتب وجود حرکت خود را در قوس صعود آغاز کرده است و به سوی کمال مطلق در حرکت است. انسان در این حرکت اشتدادی دائماً در حال توسعه وجودی است و به سمت کمال مطلق در حال «شدن» است.

در باب حرکت نفس، منشأ و عامل حرکت یکی از مباحث مهم و اساسی است. مسئله شدن و عامل آن از این منظر مورد توجه و اقبال است که اولاً ماهیت انسان را تبیین می‌کند و ثانیاً مسیر رشد او را مشخص می‌سازد. در مورد منشأ حرکت نظریات مختلفی وجود دارد که یکی از برجسته‌ترین آن‌ها نظریه تکاپوی دیالکتیکی هگل است. مفاد این نظر آن است که همه عالم در حال حرکت است و منشأ این حرکت «تضاد درونی اشیا» است.

شهید آیت‌الله دکتر سید محمد حسینی بهشتی از فیلسوفان و اندیشمندان معاصر است که در عصر غلبه فلسفه دیالکتیکی بر جهان و به خصوص شیوع آن در ایران می‌زیسته است. از فعالیت‌های برجسته دکتر بهشتی مقابله او با ماتریالیسم دیالکتیک است که در مکتوبات و درس‌گفتارهای او پیداست.

بهشتی دیالکتیک را، با همان معنایی که هگل مصطلح کرده، حاکم بر همه هستی نمی‌داند. به اعتقاد او برای حرکت جهان هستی به سمت تکامل نوعی تضاد لازم است و در عین حال لوازم حرکت به تضاد منحصر نیست، بلکه یک میل و التیام نیز برای حرکت لازم است. این نظر شهید بهشتی در باب هستی‌شناسی طبعاً به انسان‌شناسی او نیز سرایت کرده و بر نگاه او به انسان، مسیر تکامل و لوازم تکاملش اثر گذاشته است.

در این مقاله سعی می‌شود نظر شهید بهشتی در مورد منشأ حرکت واکاوی شود و نمود این نظر در حرکت انسان یا به تعبیر بهشتی «شدن انسان» نمایانده شود.

پیش از آغاز بحث توجه مخاطب به این نکته لازم است که آثار به‌جای مانده از شهید بهشتی در این زمینه کم‌شمار است، اما تصریحات او به قدری است که دست مخاطب در فهم اندیشه‌اش کوتاه نمی‌ماند. یکی از منابع اصلی مقاله حاضر کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم است. مؤلف این کتاب گران‌سنگ، علامه طباطبایی است و پاورقی آن به قلم استاد شهید مطهری است. این کتاب سلسله بحث‌های علامه طباطبایی با شاگردانش از جمله شهیدان مطهری و بهشتی است:

نزد علامه طباطبایی ... شب‌های پنجشنبه و جمعه با عده‌ای از برادران، مرحوم استاد مطهری و آیت‌الله منتظری و عده دیگری، جلسات بحث گرم و پرشور و سازنده‌ای داشتیم. پنج سال

طول کشید که ماحصل آن به صورت کتاب روش رئالیسم تنظیم و منتشر شد (حسینی بهشتی،

۱۳۹۷: ۱۶)

ما این کتاب را مورد تأیید شهید بهشتی در نظر گرفته و منبع قرار داده‌ایم. ضمن اینکه مطالب مأخوذ از این کتاب در مقاله حاضر، عمدتاً مقبول حکمای صدرایی معاصر است. نکته دیگر این است که شهید بهشتی از حکمای حکمت صدرایی است و ما اصول قطعی این حکمت را مورد اقبال و تأیید شهید بهشتی در نظر گرفته‌ایم؛ چراکه در جای جای آثارش تأیید این اصول و مبانی به چشم می‌خورد و پرداختن به این اصول در کلام شهید بهشتی، از عهده مقاله حاضر بیرون است. دیدگاه شهید بهشتی برخاسته از نقد نظریه دیالکتیک است؛ بنابراین ابتدا به تبیین و نقد این نظر می‌پردازیم و سپس نظر مختار شهید بهشتی را تبیین می‌کنیم.

۲. «دیالکتیک» و «تضاد و جاذبه» در متافیزیک

در هستی‌شناسی، موجودات به دو دسته متحرک و ثابت تقسیم می‌شوند. دسته اول را موجودات در حال «شدن» می‌خوانند و دسته دوم را موجودات ثابت که «بودن» هستند و تغییری در آن‌ها نیست. فی‌الجمله وجود حرکت انکارناپذیر است و همه ما در زندگی روزمره خود موجودات متحرکی می‌بینیم که از جمله آن‌ها می‌توان به حرکت دستان یا انتقال کتاب از روی میز به کتابخانه اشاره کرد. فیلسوفان حرکت را «خروج تدریجی شیء از قوه به فعل» تعریف کرده‌اند (طباطبایی، ۱۳۹۸: ۷۷۳/۳). ملاصدرا در تعریف حرکت می‌نویسد: «کمال اول للشیء الذی هو بالقوه من جهة ما هو بالقوه» (ملاصدرا، ۱۳۹۸: ۲۰۹). این تعریف نیز ناظر به همان معنای اول است و مراد از آن این است که شیء متحرک دارای قوه است و از حالت بالقوگی به سمت فعلیت (به شکل تدریجی) خارج می‌گردد. نزاع فیلسوفان بر سر این است که آیا همه اشیا و موجودات عالم، اعم از جوهر و عرض، در حال حرکت‌اند یا فقط اعراض خاصی که مشاهده می‌کنیم مانند «کجایی» (این) و «نهاد» (وضع) متحرک‌اند. بسیاری از فیلسوفان از دیرباز به حرکت همه هستی، اعم از جوهر و عرض، قائل بوده‌اند؛ برای مثال هراکلیت در قرن پنجم پیش از میلاد همه هستی را در حال حرکت می‌دانست (کاپلستون، ۱۳۹۹: ۵۱/۱)، اما این مسئله تا پیش از ملاصدرا بیشتر به یک نظریه ذوقی شبیه بود تا نظریه علمی و برهانی.

هگل نیز معتقد بود همه عالم، اعم از فکر بشر و طبیعت و جوهر و عرض، در حال حرکت‌اند. این مطلب در حکمت متعالیه ملاصدرا نیز به اثبات رسیده است (البته فقط در مورد عالم ماده). با این حال تفاوت این دو نگاه در منشأ حرکت است. هگل تضاد درونی و جنگ اضداد را عامل حرکت و موتور محرک می‌دانست، اما در حکمت متعالیه، تضاد اگرچه شرط لازم حرکت است، شرط کافی نیست.

۱-۲. دیالکتیک یا اصل تضاد (نظریه هگل)

هگل فیلسوف بزرگ آلمانی سده نوزدهم، در باب هستی‌شناسی، خالق نظریه تکاپوی دیالکتیکی است. دیالکتیک اگرچه قرن‌ها پیش از هگل و در یونان باستان نیز به کار برده می‌شد، اما هگل معنایی دیگر برای آن جعل کرد و آن را به اصطلاحی در منطق (و فلسفه) خود بدل نمود.

در یونان باستان دیالکتیک به معنی فن جدل با هدف باطل کردن دلیل خصم به کار می‌رفت تا اینکه در آثار افلاطون، از دیالکتیک روش عقلی برای کشف حقیقت اراده شد. ارسطو پس از افلاطون باز به معنی گذشته دیالکتیک برگشت و همان جدل را اراده کرد و پس از ارسطو تا هگل همواره گاهی اصطلاح دیالکتیک به معنی جدل و گاهی به معنای اثبات برهانی واقعیت به کار می‌رفت (مطهری، ۱۳۷۴: ۶۸/۴).

هگل در اصطلاحات خود تناقض (تقابل) را وارد مفهوم دیالکتیک کرد و آن را به‌عنوان یک اصل حاکم بر تمام هستی، اعم از فکر و طبیعت، ثابت کرد. از نظر مؤسس فلسفه دیالکتیک، هر موجودی در بطن خود ضدّ خود را می‌پروراند و آن ضد منجر به مرگ شیء می‌شود، اما از دل این مرگ موجود جدیدی متولد می‌شود. به عبارت دیگر، هر شیئی (تز) همین که به وجود می‌آید، هم‌زمان با رشد، مخالفتی از درون خویش علیه خود برمی‌انگیزد که آن را ضدّشیء (آنتی‌تز) می‌گویند و از مبارزه این دو (تز و آنتی‌تز)، مولود جدیدی به ظهور می‌رسد که ترکیب (سنتز) آن دو و موجودی برتر است (بهشتی و دیگران، ۱۳۹۰: ۶۳). باز این مولود جدید ضمن رشد، در بطن خود ضدّ خود را می‌پروراند و مولود دیگری شکل می‌گیرد، و این همان حرکت اشیا به سمت تکامل است.

این فرایند موجب حرکت و شدنِ هستی می‌شود؛ یعنی اشیا ثبات و سکون ندارند و دائماً با جنگ و تضاد در حال تغییر و تحول تدریجی‌اند (فتحی، ۱۳۹۰: ۶۸). از آنچه گذشت روشن می‌شود که تکامل اشیا به‌واسطه جنگ اضداد است؛ یعنی هر بار شیء در جنگ با ضدّ خود به مولودی جدید بدل می‌شود و این محصول ترکیب موجود پیشین و ضدّش، عالی‌تر از هر دوی آن‌هاست. به این ترتیب، در نگاه هگل، هستی در یک صیورورت دیالکتیکی از بالقوگی به فعلیت محض می‌رسد (شیخی، ۱۳۹۹: ۱۲۴).

هگل در فلسفه دیالکتیکی خود، در اصل امتناع اجتماع نقیضین تردید کرده و چنین پنداشته که موجودات علی‌رغم موجودیت، عدمی در دل می‌پروراند، و این از نظر او چیزی جز اجتماع نقیضین نیست (مطهری، ۱۳۷۴: ۶۹/۴). در توضیح باید گفت شیء در دل خود قوه شیء دیگر شدن را پرورش می‌دهد و قوه یک شیء در واقع عدم آن شیء پیش از به وجود آمدنش است؛ پس آنچه موجود است یک عدم در بطن خود دارد (فروغی، ۱۳۹۸: ۳۹۹). نیز می‌توان این اجتماع نقیضین را با اجتماع ضدین توضیح داد که هر شیئی در خود ضدّشیئی (ضدّ خود) دارد.

نقش «تضاد و جاذبه» در «شدن انسان» (بررسی انتقادی دیالکتیک هگل و تبیین دیدگاه شهید بهشتی) **۳۱**

بنابراین می‌توان دیالکتیک هگل را بر سه رکن استوار دانست: همه چیز اعم از فکر و ماده در حال تغییر و تحول و حرکت است؛ ریشه حرکت‌ها و جنبش‌ها تضاد و ناسازگاری است که در اشیا مستقر است؛ حرکت تحولی و تکاملی اشیا براساس عبور از ضدی به ضد دیگر و سپس سازش و ترکیب و وحدت دو ضد در مرحله‌ی عالی‌تر است (مطهری، ۱۳۷۴: ۶۹/۴-۷۰).

۲-۲. نقد و بررسی نظریه دیالکتیک

پاسخ تفصیلی به نظریه هگل یا رد آن از عهده مقاله حاضر خارج است، اما برای منقح شدن دیدگاه شهید بهشتی، به نقد شهید مطهری بر نظریه هگل در پاورقی کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم اشاره می‌شود.

شهید مطهری بحث را با مفهوم‌شناسی «عدم» آغاز می‌کند و چنین ادامه می‌دهد که «عدم» به معنایی در مقابل و متناقض با «وجود» است که سلب‌الربطی است (مانند زید ایستاده نیست). به عبارت دیگر، عدم به معنی حقیقی خود سلب هرگونه تحقق است، اما همین لفظ عدم توسط ذهن در معنایی مجازی اعتبار شده و به کار رفته است. در مثال «زید نایستاده است» ربط‌السلب رخ داده؛ یعنی یک امر سلبی بر یک امر ایجابی حمل شده است، در حالی که پیداست که آنچه تحقق ندارد، حمل هم نمی‌شود. به تعبیر شهید مطهری، در واقع ذهن در اینجا یک نحوه ثبوتی برای نبودن و خالی بودن جای شیء می‌بیند و چنین فرض می‌کند که نبودن شیء جای بودنش را گرفته است (در حالی که نبودن یک امر یعنی عدم و نیستی و نیستی نمی‌تواند هست شود تا جایگزین هستی در عالم خارج شود). به این اعتبار است که خارج (أبژه) هم «هستی» را در خود جای می‌دهد و هم «نیستی» را (مطهری، ۱۳۷۴: ۷۸/۴-۸۰).

مطهری سپس ادامه می‌دهد که آنچه دیالکتیسین‌ها آن را اجتماع نقیضین پنداشته‌اند، نه اجتماع وجود و «عدم حقیقی» که اجتماع وجود و «عدم اعتباری» است. به عبارت دیگر، اصلاً عدمی (حقیقی) در خارج نیست که بحث از اجتماعش با وجود پیش آید و آنچه حکما مبنی بر امتناع اجتماع و ارتفاع نقیضین گفته‌اند همچنان صادق و بر جای خود باقی است (همان: ۸۰).

حکمای اسلامی اصل تضاد (که غیر از اجتماع ضدین است) را پذیرفته‌اند. ایشان معتقدند صورت‌های متضاد هر یک پس از دیگری بر ماده عارض می‌شود و ماده دائماً در حالت تلبس به صورت‌های متضاد است. در واقع، ایشان تضاد را شرط لازم حرکت می‌دانند، اما مانند هگل وقوع حرکت را حاصل اجتماع ضدین نمی‌دانند، بلکه بر این باورند که حرکت به علل دیگری هم نیاز دارد.

به این ترتیب، حکمای اسلامی این میزان از نظریه هگل را قبول دارند که اصل تضاد و جنگ بر جهان حاکم است و گر نه اصلاً حرکتی رخ نمی‌داد. حکمای الهی می‌گویند: «لولا التضاد ما صح دوام

الفیض عن المبدأ الجواد»؛ یعنی اگر تضاد نبود، ماده امکان تلبس به صورت‌های جدید را نداشت و در نتیجه صورت‌های جدید یافت نمی‌شد و عالم در سکون و رکود بود (مطهری، ۱۳۹۹: ۱۶۴).

در پایان، توجه به این نکته لازم است که محققان بر این باورند که هگل منکر اصل امتناع اجتماع متضادین یا متناقضین نشده (مطهری، ۱۳۷۴: ۹۸/۴)، بلکه این عبارات او به‌گونه‌ای اشاره‌ای است به این نکته که شیء تا از صورت فعلی خود خارج نشود، به صورت جدید دست نمی‌یابد.

در نگاه نخست، چنین پنداشته می‌شود که هگل در این سلوک عقلی جمع متقابلان را ممتنع نمی‌داند و واجب می‌انگارد، ولی حقیقت این نیست؛ اولاً متقابلانی که هگل برابر می‌نهد مفهومات انتزاعی‌اند، و فقط هم‌نهاد (سنتز) است که متحقق است. ثانیاً برای فرار از متقابلان است که از برنهاد (تز) و برابرنهاد (آنتی‌تز) هم‌نهاد (سنتز) ساخته می‌شود (فروغی، ۱۳۹۸: ۴۰۰).

۲-۳. نظریه تضاد، جاذبه و التیام (نظریه مختار شهید بهشتی)

شهید بهشتی درصدد ردّ کلی دیالکتیک برنیامده و اصل تضاد حاکم بر جهان را پذیرفته است، اما برای این اصل کلیت و انحصار قائل نیست:

درست است که در تحولات اجتماعی، در مواردی، سیر دیالکتیک (تز، آنتی‌تز، سنتز) مشهود است و با تضاد درون جامعه ترکیبی تازه پیدا می‌شود؛ یعنی دگرگونی و تکامل نظام اجتماعی محصول تضاد است... اما این رابطه، نه در کل جهان و نه در جامعه، کلی و دائمی نیست (بهشتی و دیگران، ۱۳۹۰: ۶۵).

بهشتی با ذکر موارد نقض، کلیت اصل تضاد را ابطال کرده و به همین وسیله وجود التیام و جاذبه را اثبات نموده و آن را مکمل تضاد در حرکت هستی معرفی کرده است. بهشتی اصول ثابت‌شده برای دانشمندان تجربی را اصل موضوعه بحث خود قرار داده است و می‌گوید:

پدیده‌های فیزیک و مکانیک یکسره محصول تأثیر انرژی‌ها روی مواد است، بدون آنکه رابطه دیالکتیک برقرار باشد. نیز در فعل و انفعالات شیمیایی به ترکیب دو یا چند عنصر برمی‌خوریم که احیاناً با دخالت انرژی‌های مختلف صورت می‌گیرد، بدون آن‌که هیچ‌یک از بطن دیگری بیرون آمده باشد (همان: ۶۵).

یعنی شیء نه به‌واسطه تضاد درونی یا دیالکتیک، بلکه در موارد مذکور به‌واسطه یک عامل بیرونی به حرکت درآمده است.

درمورد تولیدمثل نیز بهشتی اشاره می‌کند پیدایش آنتی‌تز از دل تز بدون وساطت تز دیگر (زوج نر) امکان‌پذیر نیست؛ پس نمی‌توان گفت در این مسئله نیز دیالکتیک جریان دارد (همان: ۶۶).

بهشتی دو نقض دیگر برای قانون دیالکتیک برشمرده است: یکی مسئله تجزیه که مصادیق آن



نقش «تضاد و جاذبه» در «شدن انسان» (بررسی انتقادی دیالکتیک هگل و تبیین دیدگاه شهید بهشتی)

به‌وفور در عالم یافت می‌شود، در حالی که غیر از سنتز و بلکه خلاف آن است؛ دوم اینکه حتی خود ترکیب (سنتز)، که در دیالکتیک آن را حاصل جنگ و نزاع دانسته‌اند، در بسیاری از موارد حاصل میل و شوق و عشق است؛ مانند ترکیب دو عنصر از روی میل که در دانش شیمی به اثبات رسیده است (حسینی بهشتی، ۱۳۹۲: ۱۱۵).

بنابراین، «به نظر می‌رسد که کمی دقت در عالم طبیعت نشان بدهد که فقط تضاد نیست؛ کشش‌ها هم هستند، یعنی هم تضاد، هم جاذبه، هم التیام» (همان: ۱۱۳).
شهید مطهری در این باره می‌نویسد:

اگر تضاد و اختلاف بین عناصر نباشد، تأثیر و تأثر معنا ندارد؛ فی‌المثل اگر فقط اکسیژن‌ها را کنار یکدیگر بگذاریم آنچه این دارد، آن دارد و آنچه این ندارد، آن ندارد، این چیزی ندارد به آن بدهد و آن چیزی ندارد که این بخواهد از آن بگیرد، در نتیجه صورت جدید را همین اختلاف‌ها به وجود می‌آورند، ولی در عین حال این اموری که با هم تضاد و اختلاف دارند، تمام وجودشان در ناسازگاری خلاصه نمی‌شود، سازگاری هم دارند که همان «میل ترکیبی» نام دارد که محصول نوعی جذب و دفع است (غیر از جاذبه و دافعه نیوتن)؛ مثلاً پیدایش مرکبات نتیجه جذب‌ها، یعنی سازگاری‌ها و دفع‌ها، یعنی ناسازگاری‌هاست. اگر همدیگر را جذب نکنند، روی هم اثر نمی‌گذارند و اگر اختلاف (تضاد) نداشته باشند، باز روی هم اثر نمی‌گذارند (مطهری، ۱۳۹۸: ۱۶۴).

در یک جمع‌بندی مختصر می‌توان رأی شهید بهشتی را این‌گونه بیان داشت که او در هستی‌شناسی خود دیالکتیک (تضاد درونی) را علت تامه هر حرکتی نمی‌داند، بلکه معتقد است تضاد صرفاً یک شرط لازم برای حرکت است. این تضاد در بسائط و مرکبات اولیه (مانند عناصر اولیه یا اجسام معدنی) تضاد خارجی است؛ یعنی عامل‌های متضادی از خارج صورت ماده را زایل کرده، ماده را آماده حرکت به‌سمت صورت جدید می‌کنند، اما در مرکبات عالی که خود از سلسله مرکبات ساده‌تر به وجود آمده‌اند، نظیر حیوانات و انسان‌ها، علاوه بر تضادهای خارجی یک سلسله تضادهای درونی و داخلی نیز در تغییر و زوال حالت‌ها و صورت‌های موجود مؤثر است (مطهری، ۱۳۷۴: ۸۵/۴). علاوه بر تضاد صور، میل ماده (موجود) به‌صورت جدید و التیام (سازگاری) نیز از عوامل شکل‌گیری حرکت است. بهشتی معتقد است اگر جنگ و نزاع و تضاد تنها اصل حاکم بر هستی بود، اصلاً جهان بر پایه‌ای استوار نمی‌گشت و لذا بر این باور است که یک سازگاری و «جاذبه» نیز برای حرکت عالم به‌سمت تکامل لازم است.

۳. تضاد و جاذبه در انسان‌شناسی

انسان جزئی از عالم هستی است؛ بنابراین تمام قواعد کلی هستی بر این موجود خاص نیز حمل

می‌شود. اکنون به این مسئله خواهیم پرداخت که با توجه به نظر شهید بهشتی در مورد منشأ حرکت عالم، انسان (به‌عنوان موجود متحرک) چگونه به حرکت درآمده، مسیر کمال را می‌پیماید.

انسان موجودی است دوساحتی متشکل از جسم و روح (طباطبایی، ۱۳۸۹: ۱/۴۵۰). جسم انسان مانند دیگر اجسام عالم در حال حرکت است و مشمول تضاد و جاذبه و التیام است. هر شیء جسمانی تکویناً به حرکت درآمده، قوای خود را به فعلیت می‌رساند. بدن انسان روزی متولد شده، رشد می‌کند و تا کهولت و مرگ مسیر خود را می‌پیماید. در این حرکت از عوامل متضاد بیرونی و درونی منفعل می‌شود و نیز در بسیاری از موارد مشمول شوق و جاذبه است. بدن انسان خواه‌ناخواه حرکت می‌کند و رشد جسمانی دارد و اگرچه این جسم تحت فرمان خود واقعی انسان، یعنی روحش باشد، جسم به این دلیل که یک موجود مادی است، فرایند طبیعی خود را طی خواهد کرد (برای مثال تسلط روح بر بدن مانع شمولیت قانون جاذبه بر بدن نخواهد شد).

اما بحث در مورد شدن انسان به این دلیل نیست که موجودی مادی و جسمانی است، بلکه نگارنده تکامل روح انسان را در نظر دارد و می‌خواهد درباره حرکت روح انسان کاوش کند. روح انسان یا به تعبیر فیلسوفان، نفس (همان: ۳۹)، جزئی از عالم است و به تبع مشمول حرکت جوهری نیز خواهد شد. در علم النفس و انسان‌شناسی فلسفی بحث‌های بسیاری درباره حرکت این موجود درگرفته است و حکمای صدرایی قائل به حرکت این موجودند (عبودیت، ۱۳۹۵: ۳/۴۳۳). ممکن است ایراد بگیرند که بحث حرکت منوط به مادی بودن نفس است، در حالی که حکما ثابت کرده‌اند نفس مجرد است (طاهرزاده، ۱۳۹۸: ۹۰). در پاسخ باید گفت حکما در عین اقرار به مجرد نفس، به تعلق فعلی نفس به ماده نیز قائل‌اند و معتقدند نفس مادام که به ماده تعلق دارد، امکان حرکت نیز دارد. اگرچه برخی از فیلسوفان حرکت را به موجودات مادی منحصر ندانسته‌اند و اصلاً راه خرده‌گیری را بسته‌اند (فیاضی، ۱۳۹۷: ۲۸۱).

شهید بهشتی در مورد حرکت یا شدن انسان می‌گوید:

در جهان‌بینی اسلام، انسان «شدنی» است مستمر و «پویشی» است «خودآگاه»، «انتخابگر» و «خودساز». در نهاد و نهانش کشش‌ها و خواسته‌ها و انگیزه‌ها آفریده شده که او را به حرکت و پویش خودساز وامی‌دارد و براساس آگاهی‌هایی که در فطرتش زمینه دارد و در پرتو تجربه و عمل بارور می‌شود و با قدرت‌گزینش آزاد که به او داده شده، جهت این پویش سازنده را «آگاهانه» و «آزادانه» برمی‌گزیند و در جهتی که خود «انتخاب» و «اختیار» کرده است، رشد می‌کند، جلو می‌رود و ساخته می‌شود. ویژگی اساسی انسان همین «خودسازی آگاهانه و آزادانه» اوست (حسینی بهشتی، ۱۳۸۸: ب: ۴۰۳).

به این ترتیب، انسان در بُعد روحانی خویش در پی کمال است و برای رسیدن به این کمال دست به حرکت می‌زند.

براساس نظر شهید بهشتی باید از دو رکن در مورد «شدن» انسان سخن گفت: تضاد؛ التیام و جاذبه. در مورد تضاد گفتیم که هدف آن خارج ساختن ماده از انحصار در یک صورت است و این امکان را به ماده می‌دهد که برای تلبس به صورت جدید به حرکت درآید. در حالی که اگر تضاد بین صورت‌ها وجود نداشت، ماده در یک صورت منحصر مانده، امکان حرکت و به تبع کمال را نداشت. در مورد جاذبه نیز باید گفت نقش تعیین‌کننده صورتی از میان صورت‌های متضاد را دارد. اکنون می‌کوشیم دو رکن مذکور در «شدن انسان» را از دیدگاه شهید بهشتی اثبات کنیم.

۱-۳. نقش جاذبه در «شدن انسان»

در حکمت صدرایی، همه انسان‌ها از یک نوع (نوع انسانی) نیستند، بلکه آن‌ها در جنس انسانی مشترک‌اند، اما هر انسانی با توجه به صورتی که خود انتخاب می‌کند نوعی نیز برای خود برمی‌گزیند که آن نوع می‌تواند ملکی یا شیطانی یا سبعی و بهیمی باشد (صدرالمآلهین، ۱۳۹۳: ۴۳). البته این انواع خود در ادامه حرکت جوهری جنس انواع بعدی قرار می‌گیرند (فیاضی، ۱۳۹۷: ۱۴۳). بنابراین انسان در حرکت خود به سمت اشتداد و استکمال حتماً به تضاد نیاز دارد، تضادی که صور مختلف از ملکی و شیطانی و غیره را بر سر راه انسان قرار می‌دهد، اما آن‌طور که فلسفه دیالکتیک معتقد بود، این تضاد نمی‌تواند به‌تنهایی عامل حرکت باشد، بلکه به شوق و جذب هم نیاز دارد. در اینجا انسان برای اراده یکی از صورت‌ها ناچار است به یکی از آن‌ها تمایل یابد و جذب شود؛ زیرا حکما گفته‌اند: «اصولاً اراده تبلور میل فطری است؛ یعنی هیچ‌گاه اراده‌ای نمی‌کنیم مگر اینکه میلی برانگیخته شده باشد» (مصباح یزدی، ۱۳۹۹: ۱۴۴).

نفس پس از تمایل به یکی از صورت‌ها، اگر آگاهانه آن را اراده کرده باشد، خواه‌ناخواه به صورت جدید درخواهد آمد. در واقع، اگر نیت را امری بدانیم که انگیزه، میل و شوق فاعل، آگاهانه بدان تعلق گرفته است (مصباح یزدی، بی‌تا: ۲۱)، از آنجا که براساس مبانی حکمت صدرایی «عرض» شأنی از شئون جوهر و موجود به وجود آن است؛ به صرف عروض نیتی بر نفس، نفس به همان نیت تغییر صورت داده، به سمت آن به حرکت درمی‌آید (فیاضی، ۱۳۹۷: ۱۴۶).

در حکمت متعالیه، وجود عرض چیزی جز وجود جوهر نیست؛ پس هنگام وجود یافتن (حدوث) عرض، در واقع جوهر به وجودی جدید تغییر یافته و از شکل (حد) قبلی خود به شکلی (حد) جدید منتقل گردیده است. به این ترتیب، اگر میلی بر نفس عارض شود، در واقع نفس تغییر یافته، حدودش متفاوت به عرض حادث شده می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۹۴: ۳۰۷/۱).

بنابراین حرکت انسان نیازمند میل و جاذبه است تا به سمت صورتی از صورت‌های متضاد به حرکت درآید و گرنه به‌عنوان ماده‌ای (موجودی) مختار، اگرچه صورت‌های متضادی در پیش داشته باشد، هیچ‌گاه به سمت صورتی به حرکت در نمی‌آید.

پرسش اساسی در مورد مسئله جاذبه و اشتیاق این است که این شوق و میل چگونه ایجاد می‌شود. وحی، عقل، فطرت و دیگر عوامل از جمله محیط در ایجاد تمایل به سمت هر یک از صورت‌های متضاد مؤثرند. شهید بهشتی درباره اثرپذیری انسان از محیط، که سبب ایجاد گرایش به صورتی از صورت‌های متضاد می‌شود، می‌گوید: «حیات عقلی و ذهنی و فکری انسان ... چون در بستر ماده مستقر شده و از گریبان ماده سر درآورده است، نمی‌تواند از شرایط طبیعی، جغرافیایی، فیزیکی و روابط مادی جامعه متأثر نباشد» (حسینی بهشتی، ۱۳۹۰: ۲۰۸). او در مورد نقش فطرت و غریزه معتقد است در انسان انگیزه‌ها و سائقه‌هایی هست که هر یک او را به حرکت در جهت خود وامی‌دارد. برخی از این سائقه‌ها از وجهه مادی انسان سرچشمه می‌گیرند و برخی دیگر از وجهه ملکوتی و روح الهی (حسینی بهشتی، ۱۳۹۰: ۱۸۲). او می‌نویسد: «این سائقه‌ها را می‌توانید غرایز، تمایلات، نهادها، نیازها یا کشش‌ها بنامید ... وجود این نهادها به معنی آن نیست که انسان در چنگال آن‌ها اسیر است، بلکه این سائقه‌ها تنها نوعی کشش ایجاد می‌کنند» (همان: ۱۸۲-۱۸۳).

انبیا نیز اگر مبعوث به هدایت انسان شده‌اند، هدفشان از بین بردن صورت‌های باطل و شر نبوده است؛ چراکه این عمل در واقع بستن باب تکامل است، بلکه انبیا ارسال شدند تا در انسان آگاهی و میل به صورت خیر و حق ایجاد کنند (همان: ۱۸۹).

جاذبه جایی معنا دارد که انسان از طریق فطرت و عقل به سوی نیکی‌ها گرایش پیدا کند یا غریزه خاکی یا دیگر عوامل مانند محیط (همان: ۱۸۷) او را به شرور متمایل کنند. انسان یک تضاد درونی دارد که جنگ میان خیر و شر و حق و باطل است و یک التیام و شوق درونی نیز دارد که تکویناً وی را به سمت صورت جدید سوق می‌دهد. بر همین اساس، شهید بهشتی محیط‌سازی را مسئولیت هر انسان در مسیر کمالی می‌داند: «و این خود انسان است که مسئول ساختن خود و ساختن محیط است ... و لتسنلن عما کنتم تعملون (نحل: ۹۳)» (حسینی بهشتی، ۱۳۹۲: ۳۱۸).

بنابراین در یک جمع‌بندی مختصر می‌توان گفت عواملی از درون و بیرون انسان کشش‌هایی ایجاد می‌کنند، و انسان هنگام اراده یکی از صورت‌ها، که هر یک جاذبه‌ای دارند، تغییر یافته، به سمت حد و شکل جدید حرکت می‌کند.

۲-۳. نقش تضاد در «شدن انسان»

در تحلیل حرکت انسان با یک تضاد بیرونی و یک تضاد درونی مواجه خواهیم شد. امام موسی



نقش «تضاد و جاذبه» در «شدن انسان» (بررسی انتقادی دیالکتیک هگل و تبیین دیدگاه شهید بهشتی)

صدر در این باره می‌گوید: «انسان به‌سوی کمال در حرکت است و انگیزه این حرکت، وجود دو عنصر خیر و شر در درون خود او و در خارج است» (صدر، ۱۳۹۸: ۱۱/۱۸۸).

تضاد هنگامی به وجود می‌آید که انسان بین دو یا چند راه مردد باشد. انسان اگرچه فطرتاً خداپرست باشد، ممکن است خدا را نپذیرد. همان‌گونه که انسان در عین عدالت‌دوستی می‌تواند ظالم باشد؛ یعنی انسان راه‌های متعددی پیش‌روی خود می‌بیند و این همان تضاد حاکم بر حقیقت انسان است. شهید بهشتی می‌نویسد:

تضادی که در درون انسان است، تضاد بین جاذبه‌های مادی (خاستگاه انسان) و سائقه‌های ملکوتی (افاضه ماورایی) است. انسان آگاه و آزاد باید از این تضاد بهره‌گیرد و با تعدیل و هدایت این سائقه‌ها در طریق تکامل خود ... گام بردارد (حسینی بهشتی، ۱۳۹۰: ۲۰۸).

در ادامه مسیر زندگی انسان، جنگ و تضاد خیر و شر و حق و باطل در مسائل مختلف شدت می‌گیرد و در بسیاری از اوقات غریزه خاکی یا به تعبیر شهید بهشتی «سائقه شر» بر فطرت ملکوتی و عقل تحلیلگر انسان فائق می‌آید. این جنگ در لایه‌های متعدد دنبال می‌شود و برای مثال جامعه، خانواده، محل آموزش، شرایط بدنی و جسمی و غیره همگی بر انسان اثر می‌گذارند؛ خواه گرایش به نیکی ایجاد کنند و خواه گرایش به شر پدید آورند.

پس همواره یک جنگ و تضاد میان صورت‌های مختلف وجود دارد که مسبب حرکت نفس می‌شود (همان: ۲۱۶). حال اگر خیر بر شر فائق آید (به سبب گرایش‌هایی که وحی، عقل، فطرت، محیط و ... در انسان ایجاد می‌کنند) نفس به‌سمت تکامل پیش می‌رود و رشد می‌کند تا آنجا که مظهر اسمای الهی گشته، به مقام خلیفه‌اللهی نائل می‌آید، و اگر شر بر خیر پیروز شود، نفس انسان سقوط و افول می‌کند و به جایی می‌رسد که به تعبیر قرآن از حیوانات نیز پست‌تر می‌گردد.

نقش صورت شر را در تکامل انسان می‌توان چنین ترسیم کرد که اگر انسان امکان تنزل نداشته باشد، همچون دیگر موجودات مادی بدون اراده و انتخاب صرفاً از صورتی به صورت دیگر منتقل می‌شود؛ در حالی که تفاوت «شدن» در انسان و دیگر موجودات در همین است که انسان ماده‌ای مختار است که در انتخاب صورتش آزادانه عمل می‌کند. شهید مطهری در این باره می‌گوید: «انسان یگانه موجودی است که قانون خلقت، قلم ترسیم چهره او را به دست خودش داده است که هر طور می‌خواهد ترسیم کند» (مطهری، ۱۳۹۹: ۳۴). حال اگر صورت شر برای انسان وجود نداشته باشد، دیگر او ماده‌ای مختار و انتخابگر در صورت خود نخواهد بود. امام موسی صدر می‌گوید:

اگر انسان شر را درک نمی‌کرد یا در خارج شر وجود نداشت، اختیار، یعنی جنگ یا تلاش همیشگی، وجود نداشت و در نتیجه حرکت دائمی به‌سوی کمال وجود نداشت. این نکته،

مفهومی قرآنی است، در سوره شمس آمده است: فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا (صدر، ۱۳۹۸: ۱۸۸/۱۱).

بنابراین یکی از عوامل رشد انسان همین تضاد است و اصلاً بدون شر رشد معنایی نخواهد داشت؛ چراکه رشد از عوارض حرکت است و حرکت در گرو تضاد است.

۴. نتیجه


نظریه دیالکتیک، هم با نگاه فلسفی و هم با نگاه علمی، دارای کاستی‌هایی است و به همین دلیل نمی‌تواند قانونی دائمی و کلی حاکم بر هستی باشد. با این حال، نمی‌توان تضاد حاکم بر جهان را منکر شد و در اصل وجود صورت‌های متضاد تردید کرد. بهشتی با مثال زدن گرایش عناصر به یکدیگر، سازگاری و جاذبه را مکمل تضاد خوانده و «شدن» را حاصل این ترکیب دانسته است.

انسان به‌عنوان جزئی از هستی برای حرکت به سمت تکامل هم نیازمند مواجهه با صورت‌های متضاد خیر و شر است و هم نیازمند گرایش و تمایل به سوی یکی از صورت‌ها. براساس مبانی حکمت متعالیه، صرف تمایل آگاهانه به صورتی، می‌تواند حقیقت انسان را شکل دهد. پس تمایل و نیت جایگاه ویژه‌ای در هستی‌شناسی صدرایی و به‌طور خاص در اندیشه شهید بهشتی دارد.

اگر دیدگاه شهید بهشتی مبنی بر وجود دو رکن «تضاد و جاذبه» در حرکت انسان در نظامات علوم انسانی جریان داده شود، اثر شگرفی در آن نمودار خواهد شد. می‌توان تضاد و جاذبه را در ادبیات علوم انسانی، «آزادی» و «عشق» خواند. تضاد همان آزادی انسان و امکان رو به‌رو شدن با راه‌های مختلف و گزینش هر یک از راه‌هاست، و جاذبه عشق و میل انسان به راه‌ها و مسیرها برای پیش بردن حرکت است. عشق انسان به مسیر حق و عبودیت با وجود آزادی و حق انتخاب مسیر شقاوت و تیره‌روزی، سعادت را برای او به ارمغان می‌آورد و عشق به شرارت و مسیر باطل در عین امکان انتخاب مسیر سعادت و خداپرستی و خداگونگی، به شقاوت او می‌انجامد.

بر این اساس، شهید بهشتی در مباحث تربیتی خود، بستن راه‌های فساد بر روی متری را به‌شدت نهی کرده و تربیت درست را در گرو اهدای آزادی برای انتخاب هر یک از اضداد و ایجاد محیط مناسب برای به وجود آوردن تمایل به سمت صورت‌های خیر دانسته است:

اگر به بچه غذا ندهید ستمی به او رفته، اما نه ستمی بزرگ، اما اگر فضای آزاد زیستن را از او گرفتید بزرگ‌ترین ستم را به او کرده‌اید؛ چراکه انسانیت او را در معرض خطر قرار داده‌اید. عرض کردم، بزرگ‌ترین ویژگی انسان از دیدگاه اسلام این است که جاننداری است آگاه، اندیشمند، انتخابگر و مختار (حسینی بهشتی، ۱۳۸۸: ج: ۱۸).

نقش «تضاد و جاذبه» در «شدن انسان» (بررسی انتقادی دیالکتیک هگل و تبیین دیدگاه شهید بهشتی)  ۳۹

آزادی و اختیار بیانگر اهمیت تضاد است و آگاهی نشان‌دهنده تأثیر تمایل. تضاد بستر اختیار را فراهم می‌سازد و آگاهی تمایل به صورت‌ها را ایجاد می‌کند.


شهید بهشتی در فلسفه سیاسی خود نیز نه اجبار به نیک زیستن را می‌پسندد و راه‌های فساد را بر مردم می‌بندد، و نه جامعه‌رها و لیبرال را تأیید می‌کند. او معتقد است هم باید به مردم قدرت انتخاب داد و هم محیط را پاک کرد تا هم تضاد حفظ شود و هم حکومت اسلامی به وظیفه خود، یعنی ایجاد گرایش به خیر، عمل کرده باشد: «نظام اجتماعی اسلام محیط را برای رشد فضیلت‌ها پاک می‌کند، اما راه فساد شدن را به‌طور صد درصد بر روی فرد نمی‌بندد» (حسینی بهشتی، ۱۳۸۸ الف: ۱۸۰).

اگر بپذیریم که انسان برای تکامل ناچار است با صورت‌های متضاد مواجه شود، می‌توان گفت در حکومت‌داری نیز حاکم حق ندارد باب فساد را بر روی مردم ببندد. در تربیت نیز اجازه خطا و انتخاب دادن به مرتبی از اصول بنیادین خواهد بود.

از آنجا که گرایش و جاذبه یکی از ارکان حرکت است، توجه به آن برای دنبال‌کنندگان رشد و تکامل انسان بسیار ضروری است. از اینجا می‌توان فهمید که انبیا و اوصیا و نایبان آن‌ها همه برای ایجاد گرایش به خیر کمر همت بسته بوده‌اند و هدفشان بستن باب شر، و به دیگر سخن، سلب آزادی نبوده است.

منابع

۱. حسینی بهشتی، سید محمد (۱۳۸۸ الف)، بایدها و نبایدها، تهران: نشر بقعه.
۲. _____ (۱۳۸۸ ب)، حزب جمهوری؛ مواضع تفصیلی، تهران: نشر بقعه.
۳. _____ (۱۳۸۸ ج)، نقش آزادی در تربیت کودکان، تهران: نشر بقعه.
۴. _____ (۱۳۹۰)، شناخت اسلام، تهران: نشر بقعه.
۵. _____ (۱۳۹۲)، درس گفتارهای فلسفه دین، تهران: نشر بقعه.
۶. _____ (۱۳۹۷)، من محمد حسینی بهشتی هستم، تهران: روزنه.
۷. شیخی، سینا و محمدتقی چاوشی (۱۳۹۹)، «بررسی مفهوم دیالکتیک در اندیشه مارکس؛ بررسی نسبت دیالکتیک مارکس با دیالکتیک کانتی و دیالکتیک هگلی»، غرب‌شناسی بنیادی، س ۱۱، ش ۱: ۱۱۷-۱۳۷.
۸. صدر، سید موسی (۱۳۹۸)، گام به گام با امام، ج ۱۱، تهران: مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امام موسی صدر.
۹. صدرالمتألهین (۱۳۹۳)، عرشیه، تهران: مولی.
۱۰. _____ (۱۳۹۸)، الشواهد الربوبیه، قم: بوستان کتاب.
۱۱. طاهرزاده، اصغر (۱۳۹۸)، معرفت نفس و حشر، اصفهان: دفتر نشر لب المیزان.
۱۲. طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۷۴)، اصول فلسفه و روش رئالیسم، قم: صدرا.
۱۳. _____ (۱۳۸۹)، مباحث علمی در تفسیر المیزان، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۴. _____ (۱۳۹۸)، نهاية الحکمة، با تعلیقات غلامرضا فیاضی، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۱۵. عبودیت، عبدالرسول (۱۳۹۵)، درآمدی به نظام حکمت صدرایی، ج ۳، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
۱۶. فتحی، حسن و صدیقه موسی‌زاده (۱۳۹۰)، «دیالکتیک هگل: سنتزی از دیالکتیک کانت در برابر دیالکتیک افلاطون»، تاریخ فلسفه، س ۲، ش ۱: ۴۹-۸۰.
۱۷. فروغی، محمدعلی (۱۳۹۸)، سیر حکمت در اروپا، تهران: نیلوفر.
۱۸. فیاضی، غلامرضا (۱۳۹۷)، علم النفس فلسفی، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
۱۹. کاپلستون، فریدریک چارلز (۱۳۹۹)، تاریخ فلسفه، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

نقش «تضاد و جاذبه» در «شدن انسان» (بررسی انتقادی دیالکتیک هگل و تبیین دیدگاه شهید بهشتی)  ۶۱

۲۰. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۴)، شرح نه‌ایة الحکمة، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

۲۱. _____ (۱۳۹۸)، مقالات فلسفی، قم: صدرا.

۲۲. _____ (۱۳۹۹)، انسان‌شناسی در قرآن، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

۲۳. _____ (۱۳۹۹)، عدل الهی، قم: صدرا.

۲۴. _____ (بی‌تا)، کلمة حول فلسفة الأخلاق، قم: در راه حق.

۲۵. مطهری، مرتضی (۱۳۹۹)، انسان در قرآن، قم: صدرا.

